

ارزیابیهای اختیاری از کومه له و حزب کمونیست ایران

در گشت و گذار بین روزنامه ها و مقالاتی که بوسیله سایتهای انترنتی منتشر میشوند بودم که چند مقاله توجه مرا بخود جلب کرد. مقالاتی که گذشته کومه له را دست و پا شکسته مورد ارزیابی قرار داده بودند و در همان حال لبه " تیز" انتقاداتشان را متوجه کومه له امروز کرده بودند. با مطالعه این مقالات مورد بحث، بر آن شدم که در مورد آن مقالات اظهار نظری بکنم. این اظهار نظر از آنرو لازم است که منم به سهم خود از گذشته و حال کومه له بطور کلی و نه در جزئیات دفاعی کرده باشم و در عین حال انحرافات که بر آن مقالات مسلط هستند را خاطر نشان نمایم.

مقالات غفار غلام ویسی، عبدالله شریفی و بهروز شادی مقدم که قصد پرداختن به آنها را دارم، علیرغم تفاوتی که با هم دارند، از نقاط مشترکی هم برخوردارند. مهمترین نقطه مشترک این مواضع اینست که همه آنها غیر تاریخی به ارزیابی از کومه له پرداخته اند. سواى هر ادعای که منتقدین در مورد خود داشته باشند، ماتریالیسم تاریخی در نگرش این رفقا غایب است. همه آنان بر اساس آنچه که امروز هستند و نظراتی که امروز دارند در مورد گذشته به اظهار نظر پرداخته اند. این آن انحراف اصلی است که همه آنان از آن رنج می برند، آنانی که خود زمانی مبلغ ستراتیژی و افق کمونیستی کومه له بوده اند. آنزمان که تصور از فعالیت کمونیستی کاملا سراسری بوده و این تقسیم بندی " محلی" و "سراسری" در بین انقلابیون کمونیست کومه له محلی از اعراب نداشته است.

ایرج فرزند هم در خاطرات خود در بخش 11 بطور مفصلتری به بیان تاریخ گذشته کومه له پرداخته اند. من به دلایلی که به آن اشاره خواهم کرد در مورد نظرات رفیق ایرج فرزند که در آخرین نوشته اشان در « زندگی، زندگانی من- بخش 11»، اظهار نظر نمیکنم. به این دلیل که از آنجا که ایرج فرزند وارد جزئیات دوران گذشته شده اند، این صلاحیت را در خود نمی بینم و اصولاً این اجازه را هم بخود نمیدهم که آنرا رد یا تایید کنم. پلمیک آنها در سطح جزئیات راجع به گذشته کومه له از همان اوایل شکلگیری اصولاً کار رفقای است که آنزمان دست اندر کار مسئله بوده اند و امروز در قید حیات هستند و نه موضوع کار من که بعدها به کومه له پیوسته ام. من در زمستان 1358 آنزمان که 12-13 سال بیش نداشتم به کومه له پیوستم. آنزمانیکه رفقای دیگری و از جمله ایرج فرزند در تعیین و شکل دادن به کومه له از یک دهه ی قبل تر کار خود را شروع کرده بودند.

بزبان سیاسی اگر در تشکیل و بوجود آمدن کومه له و تا امروز فعالین آنرا نسل بندی کنیم. من آنرا به سه نسل تقسیم میکنم. نسل اول را آن تعداد از رفقا تشکیل میدهند که از همان اوایل سالهای 1348 و تا قبل از سالهای 55 و 56 در فعالیتهای مربوط به کومه له و شکل دادن آن حضور داشته اند، نسل دوم، که اساساً مرا هم در برمیگیرد، نسلی است که در انقلاب 57 و بعد از آن به کومه له می پیوندند، نسل سوم هم نسلی است که امروزه به کومه له می پیوندند. یعنی انقلاب 1357 آن نقطه ای است که میتوان آن تقسیم بندی نسلی را بر اساس آن انجام داد.

اینجا این پارتیز را باز کنم که اشاره من به تقسیم بندی طول عمر کومه له به نسلهای مختلف، با بحثی که منصور حکمت در مورد نسلهای داشته هیچ ارتباطی ندارد. این سوء تفاهم بوجود نیاید. بحث منصور حکمت در مورد نسلهای یک بحث غیر ماتریالیستی و غیر مارکسیستی بود که تبلور عملی آنرا بعداً در بحثهای « حزب و جامعه»، « حزب و قدرت سیاسی» و « حزب شخصیتها» دیدیم. در عمق آن نظرات یاس و ناامیدی نسبت به مبارزه طبقاتی و مبارزه برای سوسیالیسم نهفته بود: « سی سال است مبارزه میکنیم بعضیها پیر شده اندولی هنوز در جای خودمانیم و از ما میپرسند که چی شد، برای نسل آینده چکار کرده اید...» (نقل به معنی با توسل به حافظه). این اشاره من به تقسیم بندی بر اساس نسلهای، از آن تیپ نیست.

به موضوع برگردیم.

از رفقای نسل اول کومه له، متاسفانه و صد بار متاسفانه، تعدادی از رفقا در جریان مبارزه جان باخته اند. رفقای دیگری هم که زنده اند، هر کدام براساس نظراتی که به آن رسیده اند، دنبال خطی که به آن معتقد شده اند، افتاده اند. در نتیجه پراکنده شده و در یک حزب و کومه له فعلی حضور ندارند.

در اینجا موضوع اینست که امروز انسانها براساس آن تجاربی که در طول این سه چهار دهه کسب کرده اند، بر اساس آنچه امروز نظرشان هست، در مورد گذشته نظر میدهند. و درست این نکته است که انسان را بیراهه میبرد و حقایق گذشته کتمان میکند و مانع این میشود که نسل امروزین به حقایق گذشته دست یابند. بعلاوه این نکته، باید به این نقطه ضعف و کمبود هم اشاره کرد که تاریخ نگاری بصورت معتبر از گذشته وجود نداشته است. مثلا من سوال میکنم که چرا باید تاریخ کومه له را مخالفین کومه له بنویسند؟ چرا رفقای که امروز فعال و رهبر در کومه له هستند فکری بحال مستند کردن این تاریخ نمیکند؟؟ مثلا حسین مراد بیگی هم کتابی در خصوص همین موضوع نگاشته اند. برای من فعال کومه له و حزب کمونست ایران، قبل از مطالعه آن کتاب سوالات متعددی طرح میشود و همین سوالات که واقعی هم هستند و اصولا باید شک و تردیدها و حتی پیش فرض از قبل بوجود می آید. این سوال و تردید که روایت حسین مراد بیگی تا چه اندازه واقعی است. شک و تردید در مورد روایت حسین مراد بیگی برای من امر طبیعی است. نه ما (در نسل دوم) کاغذ نوشته و سفیدی هستیم که هر کس هر روایتی داد آنرا قبول کنیم، و نه ایشان هم عضو و فعال کومه له و حزب کمونست هستند که تردید در حقانیت آن روایت بوجود نیاید و آن را مورد استناد قرار دهد. بویژه تردید در حقانیت آن روایت زمانی به اوج خود میرسد که: اولاً ایشان عضو رهبری حزبی است که آرزو دارند حزب کمونست ایران و کومه له ای وجود نداشته باشد و آنان این قلعه «ناسیونالیستی» را فتح کنند و.... و دوماً: ایشان بر اساس نظرات و اعتقادات امروزی اش دارند به روایت از گذشته می پردازند. طبیعی است که از همان ابتدا خواننده کنجکاو با حساسیت لازم و شک و تردید به آن بنگرد.

با اینحال معتقدم که رفقای ما باید فکری به حال این تاریخ کنند. بطور مشخص تر ضروریست تا رفیق ابراهیم عزیزاده علیرغم کار شبانه روزی اش در حزب، در فکر این مهم باشند. از رفقای صاحب نظر در مورد دوران گذشته قبل از انقلاب رفیق ساعد و طندوست هم هستند که همین پیشنهاد و همین مهم در مقابل ایشان هم وجود دارد. من می فهمم که امروز رفیق ساعد در طیف مخالفین درون حزبی قرار دارند، ولی این مکان، سبب این نمیشود که انتظارات از رفیق که جزو رفقای اولیه کومه له (همان نسل اول) و در صفوف حزب کمونست ایران هستند وجود نداشته باشد.

بنظر من کاری که ایرج فرزند در حال انجام هستند، ارزشمند است، بویژه در شرایط کنونی مبارزه طبقاتی که جنبش در حالت اعتلای که همین امروز انقلاب میشود و فرصت نخواهیم داشت، قرار ندارد.... . بهررو، در دیدگاه من، در دنیای که لیبرالیسم نه فقط در عرصه ی اقتصادی و سیاسی، بلکه در سطح فرهنگ و افکار انسانها در سطح اجتماعی سیطره کامل پیدا کرده است، رجوع به تاریخ، منطق، سنتهای سوسیالیستی جنبش ما، اینکه فعالین و رهبران جنبش کمونیستی و در راس همه مارکس چگونه اندیشیده اند و حتی اخلاق انقلابی جایگاه ویژه ای دارند.

اما امروز خیلی از انقلابیون سوسیالیست، نسبت به این مهم ها کم اهمیت و یا بی توجه هستند. نظراتی که بیان میشوند بیشتر اختیاری است تا اینکه از یک پایه محکم نظری و تاریخی برخوردار باشند. خود این هم قابل توضیح است که چرا چنین است. وقتی در سطح ماکرو آراء و افکار لیبرالی و پست مدرنیستی هنوز هم و بعد از طی کردن بیش از یک دهه و نیم از ریزش دیوار برلین، هنوز سنگینی میکند و وقتی متحقق نشدن آرزوها و ایده های ایدئولوگهای دست راستی که بیش از یک دهه قبل بوق و کرناهای آن گوش آدمیت را کر میکرد، هنوز به پیشروی جنبش کمونیستی کارگران بر علیه نظام سرمایه داری منجر نشده است، و از سوی دیگر تجاربی که «حزب کمونیست» در عرصه های مختلف بدست داده اند و نتیجتاً فعالین زیادی را پرآوازه (کلمه ای کردی بمعنی پراکنده) کرده است، قابل انتظار هست که پایه های تحلیل ماتریالیستی، منطقی و مقداری منسجم انقلابیون

سست شود، و اظهار نظرات و ارزیابیها حالت اختیاری بخود بگیرند. حالت اختیاری که بیشتر به این معنی است که: «من هنوز در عرصه فعالیت سیاسی هستم»؛ «آینده ام هنوز باز است و تصمیم قطعی نگرفته ام ولی فعلا این نظرات را داشته باشید». وقتی نظری بیان میشود معلوم نیست که مثلا بر چه اساسی و چرا؟

فلان رفیقی که خود در گذشته خود نقشی در تبلیغ و ترویج افکار کمونیستی در کردستان داشته است، امروز به چنین نظرات عجیب و غریب و بی پایه ای رسیده است، که حتی نقش خود در گذشته را هم انکار میکند. یا اینکه به شکلی از گذشته کمونیستی کومه له دفاع میکنند ولی به هیچ وجه کاری به کومه له امروز ندارند. زیرا بزعم رفیق یا رفقای خارج از صفوف حزب، کومه له یک جریان ناسیونالیست است و دفاع مشخص از کومه له امروز آنان را آغشته با ناسیونالیسم میکند.

طبعاً در یک سطح همه این موارد قابل توضیح ند. ولی مسئله از زاویه دید من اینست که تغییر تحولات و چسبیدن به دایره یک روش و تفکر مشخص انسان انقلابی را ناچار در محدوده مشخص محصور میکند. میخواهد پا را از آن فراتر ببرد ولی توان آنرا ندارد. برای پا فراتر گذاشتن از آن محدوده کوچک، باید از آن دایره تنگ و محدود گذشت. در طول بحث به این موضوع بر میگردم.

نگاهی به مقاله رفیق غفار غلام ویسی بیندازیم. ایشان در مقابل نظرات ناسالم، انحلال طلبانه و اپورتوننیسم کورش مدرسی تلاش کرده اند از کومه له و گذشته کمونیستی کومه له دفاع کنند. همین درجه از دفاع هم لازم است. زنده باد و من منکر این نیستم که تقابل با نظرات کورش مدرسی لازم است. لازم است از کومه له گذشته آن، حتی با دیدن اشکالات و کمبودهای آن، دفاع کنیم. ولی مقاله رفیق حاوی نکاتی است که پرداختن به آن لازم است، زیرا که این تنها غفار نیست که چنین می اندیشند. در رابطه مقاله ایشان من ذکر سه نکته را لازم می بینم:

1- یکی از نقاط مثبت مقاله اینست که بلاخره ایشان از میان تعداد زیادی منتقد منصفانه برخوردار کرده اند و رهبران اولیه کومه له را کمونیست میدانند. اطلاق «رهبران اولیه آن کمونیست و مانیفست خوانده بودند و...» خط بطلان بر نظرات تحقیر آمیزی میکشد که به کومه له قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران در شهریور، 1362 بعنوان یک جریان ناسیونالیست مینگرند و فکر میکنند که کمونیست شدن کومه له به مقطع زمانی برمیگردد که پیوند با اتحاد مبارزان کمونیست مستحکمتر میشود. این نکته ای مهم است که ایرج فرزند هم در نوشته اش آنرا تایید میکند.

تثبیت اینکه رفقای که دست اندر کار بوجود آوردن کومه له بوده اند از همان سالهای 1348 به بعد انسانهای کمونیست دوران خود بوده اند مهم است، زیرا همین نکته امروز از سوی مخالفینی که مصلحتشان انکار آن واقعیت است، بطور کلی حذف میشود. رفقای اولیه کومه له، اگر از دانشگاهها بنای محفل اولیه کومه له را میگذارند، آنها در سال 1348، به این معنی است که به تاریخ میلادی یعنی نیمه دوم دهه 1960. و این شرایطی است که در سطح بین المللی ترندهای مختلف بنام کمونیسم خود را تثبیت کرده و وجود داشته اند که تأثیرات خود را بر کشورهای تحت سلطه ای مثل ایران هم گذاشته اند. شوروی و چین عمدتاً دو قطبی هستند که سرچشمه انواع سازمانها و خطهای سیاسی در کشورهای تحت سلطه میشوند. اختلافات چین با شوروی سابق از سال 1963 به بعد است که بروز علنی می یابد. طبیعی است که کشور چین به قطب تأثیر گذار در سطح کشورهای مختلف تبدیل شود و در کشورهای مثل ایران هم انقلابیون و انواع محافل و سازمان از آن گرایشی که نسبت به یک گرایش دیگر جهانی انتقادی است، تأثیر بپذیرند. منظور من دفاع از مائونیسم نیست، بلکه بیان واقعیات آن زمانه است. باز این به این معناست که رفقای اولیه کومه له، انسانهای صاحب نظرو پیشرو دوران خود بوده اند. انسانهای

کمونیستی که سراسری هم فکر کرده اند. در اینجا مسئله این نیست که آیا در جزئیات، آن نظرات اشکال داشته اند یا نه، بلکه اینست که آنان دارای افق کمونیستی و سراسری بوده اند. چرا اشکالات نظری آن دوران زیاد مهم نیستند؟ به این دلیل که سطح طبقاتی جامعه و تجارب تا آنروز همان اندازه اقتضاء میکرد. حرف بیشتر را امروز شما میزنید. امروزی که متکی به آگاهی و تجارب بیش از چهار دهه است. اینست که درک واقعی از زمان و مکان، مهم است. آن زمان حزب توده حزبی با تاریخی که به دوران جنگ جهانی دوم برمیگردد یکی از احزاب اجتماعی و تاثیر گذار در ایران آنزمان

بوده است. حزبی که مجری سیاستهای شوروی بوده است. حزبی که بر اساس منافع کشور مادر (شوروی) به همکار رژیم ایران تبدیل میشود... انواع محافل در تقابل حزب توده بوجود می آیند که بعدها در اشکال سازمانی به فعالیت ادامه میدهند.

2- نکته دوم اینست، که کمونیسم رفقای اولیه کومه له تنها به دورانی محدود نمیشود که رفقای کومه له با اتحاد مبارزات کمونیست آشنا میشوند. با استناد به خاطرات ایرج فرزند، خود عبدالله مهتدی و شعیب ذکریای و خود ایشان هم و... در دورانی که وارد مراد با اتحاد مبارزان کمونیست میشوند، دارای نظر بوده اند و مجادله میکنند و...، یعنی نمیشود انسان بر اساس نظرات امروز، آن دوران را نه به آن صورتی که بوده است، بلکه به شکل دیگری که به نظرات امروز، مقتضیات امروز، مصالح و منافع امروز وفق داشته باشد بیان کند.

3- غفار غلاو ویسی در آخر مقاله شان می نویسند که: «... در پایان لازم میدانم در رابطه با کومه له فعلی نکته ای بگویم. به نظر من تا زمانی که کومه له فعلی مرز خود را با تکه پاره های ناسیونالیست و قوم پرست روشن نکند و تنها مدافع خودمختاری و حق تعیین سرنوشت و یا تشکیل دولت " کردی" باقی بماند، فقط از موضع یک جریات ناسیونالیست "چپ"، با دیگر جریانات مدعی نامهای مختلف کومه له زحمتکشان یا حزب کومه له و یا طیف کومه له، مرزبندی کرده است. با چنین استراتژی ناسیونالیستی، ادعای دفاع از سنتهای تاریخ کمونیستی کومه له و دستاوردهای حزب کمونیست ایران، فقط یک تعارف و جنگ و دعوائی برای حفظ نیرو در آستانه انشعابی دیگر است.»

این بخش از نظرات غفار، یکی از اختیاری ترین بخش مقاله است که با هیچ فاکت مشخص نمیتواند آنرا نشان دهد. مثلا ایشان بر اساس چه استناد و کدام فاکت معتقدند که «تا زمانی که کومه له فعلی مرز خود را با تکه پاره های ناسیونالیست و قوم پرست روشن نکند و تنها مدافع خودمختاری...» ...

چرا مرز کومه له فعلی با ناسیونالیسم روشن نیست؟

با استناد به کدام فاکت و سیاستهای حزبی ایشان معتقدند که کومه له فعلی تنها مدافع خود مختاری و حق تعیین سرنوشت و یا تشکیل دولت کردی باقی بماند؟

چرا و بر اساس استنتاج از کدام سیاستها و استراتژی حزب کمونیست و کومه له ایشان معتقدند که کومه له جزو طیف ناسیونالیسم چپ است؟ و با دیگران مرز ندارد؟

چرا ادعای دفاع از سیاستهای کمونیستی یک تعارف است، تا حفظ نیرو شود و مانع انشعاب دیگری گردد؟؟

چنین ادعاهای از سوی غفار غلام ویسی تنها پرتاب کردن یک مشت احکام بی پایه است، که با بخش اول مقاله اش در تناقض می افتد.

اگر تشکیلات کومه له و کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران می آمدند و هر مخالف درون خود را تقبیح کرده و رفقای مخالف را اخراج میکرد، اگر این تشکیلات می آمد و به تنها شعار دادن می پرداخت و پوست مخالفین خود را میکند و آنقدر خود محور میشد که هیچ شخصیتی برای کسی قائل نمیشد، (یعنی همان روش و منشی که برای خود کاک غفار هم از طریق احزاب کمونیست کارگری آشنا هست و طبیعتا باید بداند که منظور چیست) آیا آنوقت بزعم ایشان کومه له به سوسیالیست تبدیل میشدند؟؟

این نمونه ای از تحلیل و ارزیابی بشیوه اختیاری و دلخواهی است. هیچ اصول علمی و ماتریالیستی بر آن حاکم نیست. ایشان نیازی ندارند تا به تحلیل ماتریالیستی توسل جویند، ایشان نیازی ندارند تا برای اثبات احکام صادره شان، به سندی، به سیاستی یا کنگره و کنفرانسی مراجعه نمایند.

یا مسئله مناسبات با احزاب دیگر را مثال بزنم. اگر کومه له هیچ ملاحظه ای نداشت و با احزاب ناسیونالیست کرد هیچ مناسبات عادی و دیپلماتیکی نمیداشت و با آنها در حالت نیمه جنگ خود را قرار میداد، آنوقت بزعم غفار غلام ویسی کومه له به جریان سوسیالیست نابی تبدیل میشد.

چنین قضاوتی در مورد کومه له و دنیای سیاست درست نیست. کومه له احتیاجی به وارد شدن به عرصه جنگ احزاب ندارد. زیرا هستی و بودن کومه له وابسته به جنگ احزاب و تخطئه و انحلال دیگران نیست. آن روشی که احزاب حکمتسیت و کمونیسم کارگری بکار میبرند، ارزانی خودشان باد. این حزب و این کومه له نقطه قوت و علت وجودی خود را از جای دیگری میگیرد.

مشکل غفارها اینست که هنوز موفق به گسست از متدولوژی و سبک کار و چهارچوبهای فکری حزبی که از آن بیرون آمده نشده، و در همان چهارچوب فکری محصور گردیده اند، چهارچوبی که قرابتی با مارکسیسم ندارد.

عبدالله شریفی هم بشیوه ای دیگر در همان راهی هستند که غفار غلام ویسی در حال قدم زدن هستند. اما از آنجائیکه در اشاره به مقاله غلام ویسی بر نکاتی اشاره کردم، در مورد مقاله کاک عبه شریفی تلاش میکنم به نکات دیگری در همان راستا بپردازم.

از مقاله عبدالله شریفی پیداست که ایشان بر خلاف مقاله غفار غلام ویسی، معتقدند که مسئله کمونیسم کومه له و جدال بر سر کومه له با ورود به صحنه اتحاد مبارزان شروع میشود، دقت کنید: «... جدال بر سر اینکه کومه له چیست؟ جدالی بسیار با سابقه، از کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست، از کنگره دوم کومه له، تاکنون این جدال به بهانه های مختلف جلودار صحنه ارزیابی تاریخی حول مسئله بوده است.»

قضاوت فوق، قضاوتی است از کسی که اولاً جزو فعالین نسل دوم محسوب میشود و از آنجائیکه این فعال نسل دومی که ایشان هم در همان چهارچوب فکری کمونیسم کارگری محصور مانده است، به تاریخ اصلی نه کاری دارد و نه احتیاجی. برای کاک عبه شریفی نقطه شروع مبارزه و دفاع از آلترناتیو کمونیستی و حتی کمونیست بودن کومه له از زمانی آغاز میشود که رفقای آنوقت کومه له با رفقای آنزمان اتحاد مبارزان آشنا میشوند، ارتباطات برقرار میشود و رابطه دو جانبه به حد خود میرسد. و این تحریف تاریخ واقعی است. رفقای کومه له که اکثر آنها که تا آن مقطع زنده بودند، کمونیستهای دوران خود بودند. اینکه در زندگان دست اندر کار کومه له اولیه، اکنون پراکنده شده اند، مسئله ی دیگری است. وضعیت حال آنان، گویای اوضاع آنزمان آن رفقا نبوده است. انسانها به تبع تغییرات اجتماعی و بین المللی، تغییر کرده اند. کسانی که در ساختن کومه له دست داشتند ولی امروز با کومه له نمانده اند، مستثنا از این قاعده نیستند که این آنها هستند که در دوران جدید بعد از سقوط بلوک شرق تغییر کرده اند و تغییر آنها در شرایط کنونی، علتی برای برسمیت نشناختن و زحمت آن دوران این تعداد از رفقای سابق نیست.

عبدالله شریفی چنین ادامه میدهد که «... متأسفانه دقالت (که شاید منظور دخالت باشد در غیر اینصورت من آنرا نمی فهمم) رهبری کومه له بشیوه قابل تأسفی دگرگون شده است. اکنون حتی چند گام از همان روایت "باورهای مشترک" هم به عقب رفته است و لحن و مواضع آنها در مقایسه با گذشته غیر قابل شناسایی است. اکنون بنظر میرسد که هر چه در مورد بستر کمونیستی، سابقه پراتیک کمونیستی، نقش در همسوئی با مارکسیسم انقلابی و کلا زیروم های تاریخ دلبستگی کومه له قدیم تر به مارکسیسم گفته و نوشته شود، از نظر رهبری کومه له فعلی، با خونسردی نزدیک به روحیه یخ روس سنگ، روبرو میشود.»

همین جا این را بگویم که من در این پلمیک تنها نظرات و دیدگاه خود راجع به موضوع را بیان میکنم و مسئول نظرات خود هستم. آنجاییکه از رهبری کومه له هم دفاع میکنم، این دفاع از زاویه فردی خودم هست و رفقای رهبری کومه له مسئولیتی در قبال این نظرات و پاسخ گوئی و... ندارند. حق فردی خود در پلمیک سیاسی را محفوظ میدانم، و از آن استفاده میکنم. شخصا مسئولیت نظراتم را برعهده دارم.

بهرحال، به موضوع اصلی برگردیم. اجازه بدهید که کمی با صراحت با هم بحث کنیم. در پاراگراف بالا، بعضا حقایقی وجود دارد. از عبدالله شریفی و کسانی که چنین می اندیشند این سوال مطرح است که دخالت رهبری کومه له نسبت به چه چیزی " بشیوه قابل تاسفی" دگرگون شده است؟؟ در رابطه با جنبش کارگری؟ جنبش کردستان؟؟ اوضاع سیاسی؟ یا در رابطه با نحوه برخورد به طیف شماها؟ بنظر من منظور عبدالله شریفی نحوه برخورد به طیفی است که قبلا با کومه له بوده اند و حالا فعال خط دیگری هستند میباشد. والا دخالت رهبری کومه له در اوضاع سیاسی، جنبشهای کارگری و کردستان کماکان و از طریق کانالهای خود همچنان در جای خود باقی است. آنچه شاید تغییر کرده باشد نحوه برخورد به طیفهای گوناگون هست. خصومتی در برخورد که وجود ندارد، ولی سردی را نمیدانم.

سوال اینست که آیا نباید چنین باشد؟ اگر نه چرا؟

یا اینکه گویا رهبری کومه له از " باورهای مشترک" عقب نشینی کرده و لحن و مواضع نسبت به گذشته قابل شناسائی نیست و ...

رفیق عزیز، رهبری کومه له نسبت به سابقه کمونیستی و مارکسیسم انقلابی بی تفاوت نیست. ولی اگر این بی تفاوت نبودن به پراتیک کمونیستی با نحوه برخورد به طیف شما رفقای سابقا حزبی جای گزین شوند آنوقت بحث دیگری است.

شماها هنوز و بعد از طی کردن این همه ناملایمات نزدیک به دو دهه، خود را مرکز حقانیت می پندارید. ادبیاتی که نسبت به کومه له دارید زشت و زنده است. کومه له را بطور اختیاری تقسیم به قدیمی و امروزی می نمایید. از کومه له امروزی بعنوان یک جریان ناسیونالیست و... نام می برید، حال انتظار دارید وانمود شود که انگار نه انگار چیزی تکان نخورده است.

شما، کلا طیف کمونیسم کارگری، با بدعتهای بعضا پست مدرنیستی هرگاه در صدد پدید آوردن چیز تازه ای بوده اید. " تازه بودنها" تا آن جا پیش رفت که به نقد مارکسیسم انقلابی و آنرا به انقلاب 57 که دیگر پاسخگو نیست ربط دادید. به کمونیسم کارگری رسیدید. منظورم اینست که منصور حکمت رسید و سپس طیف وسیعی در حزب از جمله شما بدنبال آن راه افتادند.

مارکسیسم اساسا انقلابی است. اگر انقلابی بودن را از مارکسیسم بگیریم، تا حد یکی از تمهای دانشگاهی تنزل می یابد. بنظر من عبدالله شریفی ها هنوز متوجه این نشده اند که این آنها هستند که از مارکسیسم گسست کرده اند و این باز هم منطقا آنها باید باشند که برای نزدیکی مجدد به مارکسیسم گام بردارند. رهبری کومه له در این میان هیچ تقصیری ندارد. رهبری کومه له در عرصه جنگ احزاب نه حضور ندارد و نه کسی به این عرصه علاقه مند است. موضوع کار و فعالیت اصلی جای دیگری است. در آنجا موفق شویم، عطای احزاب را باید به لقایشان بخشید. احزابی که از قبل دامن زدن به جنگ احزاب (اینجا علیه کومه له) هیچ حقانیتی در عرصه های اجتماعی و سیاسی در جامعه ندارند که بدین شیوه درصدد کسب اعتبار برمی آیند. این انتظار بی پایه است که از رهبری کومه له طرح میشود.

در ادامه ایشان می نویسند که «... شما هر اندازه و حجم از حقایق تاریخی را سر رهبری کومه له بریزید، کومه له همان اردوگاه نظامی و همان ذهنیت جا افتاده ناسیونالیستی است. در ذهنیت ناسیونالیسم چپ، کمونیسم بویژه کمونیسم کارگری عملی

نیست، اما حق تعیین سرنوشت، با هر راه و روشی، چه فدرالی و چه خودمختاری، مساله ای واقعی و عملی و مهمتر از آن میدانی برای " بقاء " نام " کومه له " است.»

بفرمایید. حال عبدالله شریفی با این نظرات مبارکشان، انتظار دارند هیچ دگرگونی در برخورد به آن طیفهای این جنبی وجود نداشته باشد.

سوال : واقعا چرا فکر میکنید که رهبری کومه له فکر میکند که کومه له یعنی همان اردوگاه نظامی؟ چرا؟ چونکه در کردستان عراق اردوگاهی داریم؟ اساس و پایه این نظر چیست؟ آیا واقعا برای عبدالله شریفی ها احتیاجی به توضیح ضرورت اردوگاه در کردستان عراق وجود دارد؟ باور نمیکنم. زیرا اگر این دوستان از این قالب بحثهای که برای خود تعیین کرده اند، مقداری فاصله بگیرند و منصفانه تر به قضاوت بنشینند، انوقت خود پاسخ این سوالات را میدهند.

یا مسئله ناسیونالیسم چپ بودن کومه له هم به همین شکل. عبدالله شریفی از سوی کومه له را به ناسیونالیسم چپ متهم میکند و درست در خط بعدی ش از یک جریانی که ناسیونالیسم چپ را در کردستان نمایندگی میکند انتظار دارد که کمونیسم را عملی بداند آنها بویژه کمونیسم کارگری را.

وقتی انسان با چنین تناقضاتی در نظر عبدالله شریفی روبرو میشود، حق خواهد داشت که از این نوع « دفاع از کومه له» هم به شک و تردید بیافتد. انسان حق خواهد داشت که بگوید پس دفاع شما از کومه له تنها در مقابله کردن با کورش مدرسی بوده است؟ و نه بیان تاریخی واقعی گذشته.

عبدالله شریفی نمیتواند با استناد به مصوبات کنگره های کومه له، سیاستهای کنونی اش، و هر آنچه سند محسوب میشود، ناسیونالیسم کومه له را نشان دهد. به همین دلیل ایشان هم به بحث اختیاری و دلخواهی متوسل میشوند. در چهارچوب تفکرات کمونیسم کارگری احکام بی پایه ای را مطرح میکنند.

ایشان یا سیاستهای حزب کمونیست ایران را مطالعه نمیکند و یا آگاهانه سیاستها و افق سوسیالیستی کومه له را قلم میگیرند تا بدین شیوه بتوانند به بحثهای بی پایه ی خود حقانیت ببخشند. و در دنیای واقعی، بحث بی پایه بی پایه است.

طیف عبدالله شریفی با نظرات و چهارچوب فکری که دارند بحث حق تعیین سرنوشت ملتها را که اساسا بحث لنین است را به سخره میگیرند و اعتقاد کومه له و حزب کمونیست ایران به حق تعیین سرنوشت که در آن این خلق کرد است که سرنوشت خود را تعیین میکند و بدین شیوه حزب کمونیست ایران با اتخاذ این سیاست میخواهد به ستم ملی در کردستان پاسخ دهد را مسخره کرده و آنرا ناسیونالیستی میدانند. بحث حق تعیین سرنوشت برای کمونیستهای که میخواهند با توسل به نظر و آراء مردم این معضل را حل کنند و نه از بالا و یا بشیوه زد و بندهای امپریالیستی، هنوز سیاست معتبر کمونیستی است. اینکه منصور حکمت بحث دیگری را در مورد ناسیونالیسم و ملت را طرح میکند، به معنی اعتبار کمونیستی آن نظرات نیست. عبدالله شریفی و هم نظرانش لازم است مقداری زمینی شوند و از توپ و تشر انداختن دست بردارند. آنها و هر منصف دیگری میداند که سیاست کومه له امروز نه خودمختاری است و نه فدرالیسم. یا دقت کنید : « نوعی از چپ و " کمونیسمی " است که با آن تنها میشود حق تعیین سرنوشت و نهایتا مسئله ملی کرد را توضیح داد.»

معنی این نظر عبدالله شریفی ها اینست که حزب کمونیست ایران و کومه له تنها به اعتبار پاسخ به مسئله ملی دارند از کمونیسم حرف میزنند، و این همان ناسیونالیسم در پوشش چپ و کمونیسم است. با عرض معذرت از خوانندگان، اما خودتانید.

درست است که جریان ما با محدودیتهای روبرو است، ولی حزب کمونیست ایران و کومه له برنامه دارد، در کنگره ها پیش سیاستهای را به مصوبه تبدیل میکند و بر اساس توان در این شرایط در راستای ستراتیژی و سیاستهای مصوبه کنگره هایش تلاش و مبارزه میکند و یک جریان کمونیست است. اما کمونیسمی که ما به آن اعتقاد داریم و برای آن مبارزه میکنیم با کمونیسم کارگری عبدالله شریفی تفاوت پایه ای و زیادی دارد. من به این تفاوتها اقرار میکنم.

کمونیسم کارگری که عبدالله شریفی ها از آن دفاع میکنند، کمونیسم بورژوائی عصر ماست. ربطی به منافع طبقه کارگر ندارد. قیم کارگران است. این نوع کمونیسم که من آنرا بورژوای ارزیابی میکنم از بالای سر کارگران میخواست کسب قدرت سیاسی کند. در عوض، در کمونیسم به روایت حزب کمونیست ایران این طبقه کارگر است که در راس قدرت سیاسی قرار دارد و نه حزب. یعنی همان روایتی که مارکس از کسب قدرت سیاسی بوسیله کارگران دارد.

حال عبدالله شریفی ها پاسخ دهند که این نوع کمونیسم مارکسی چه ربطی به «کمونیسمی دارد که تنها میشود با آن حق تعیین سرنوشت و نهایتاً مسئله ملی کرد را با آن توضیح داد»؟؟

حزب کمونیست ایران یک درک ولونتاریستی از کسب قدرت بوسیله اندکی محدود را ندارد. مهمترین وظیفه حزب کمونیست فراهم کردن شرایط مادی برای انقلاب است، انقلاب اجتماعی. انقلاب سوسیالیستی متحقق نمیشود مادام که طبقه کارگر خود را متشکل ننموده باشد و هشیارانه و متشکل در عرصه مبارزه برای کسب قدرت سیاسی نباشد. هیچکدام از معضلاتی که امروز پیشرویی طبقه کارگر و حزب کمونیست ایران در رابطه با این معضل تاریخی قرار دارد، مشکل عبدالله شریفی ها نیست.

هیچکدام از فعالینی مثل عبدالله شریفی نمیتوانند مثل منصور حکمت فرموله کننده کمونیسم کارگری باشند. آن نوع کمونیسم هم نظراً و هم پراتیکاً امتحان خود را پس داده است. در گذشته بر روی این مباحثات به اندازه کافی بحث شده است و اینجا نیازی به تکرار آن مباحثات نیست.

اما تعجب آدمیزاد از اینست که بعد از این اتفاقات و جداییهای که در صفوف کمونیسم کارگری روی داده است، همه به یک منبع مشترک مراجعه میکنند و همه هم دیگری را به انحراف از منصور حکمت متهم میکنند. آنان جایگاه خود را فراموش میکنند و به دائی مهربانتر از مادر برای کومه له تبدیل میشوند.

در مورد "بقاء نام کومه له". آنقدر که مخالفین کومه له بر سر نام کومه له به بحث و بررسی پرداخته اند، یک درصد آنرا رفقای حزب کمونیست ایران و کومه له انجام نداده اند. علت این مسئله این نیست که گویا ما نمیدانیم که کومه له- سازمان کردستان حزب کمونیست ایران، کومه له اصلی است. همین در سیاستها بروشنی بیان شده است. اما اصل مطلب اینست که فعالین این حزب بحثهای خود را در این زمینه و حتی علل و زوایای مختلف این مسئله «نام» را در سطح جامعه بیان میکنند و این قضاوت را به مردم کردستان می سپاریم که کومه له واقعی کی هست و کی نیست. امروز و بعد از سالها، مردم کردستان میدانند که جریان چیست. مردم کردستان و کارگران هم ما را دیده اند و جریانهای دیگری که بانام کومه له فعالیت میکنند. مردم کردستان هم آنها را می بینند و هم آنها را هم که علیرغم اینکه کومه له نیستند و در گذشته اند خود را کومه له ای معرفی نموده اند. آنان قضاوت خود را همین حالا هم دارند. برای حزب کمونیست ایران و کومه له قضاوت کارگران و مردم مهم است.

یا: «اما اگر مسئله کرد را اگر مسئله سرنگونی رژیم را حذف کنند تار و پود این سازمان بهم می ریزد، این هم نوعی از انواع کمونیزم رایج است»

- «اکنون رهبری کومه له به طرق متفاوت به جامعه میگویند که گذشته کومه له هر چه بوده، کمونیسم آن در خوش بینانه ترین حالت به برکت کمونیستهای "کرد" بوده است»
 - «اکنون افتخار به یاد همزمیها با "کومه له رنجبران و مام جلال" در قنبدیل و قرار دادن کمونیستهای چون دکتر جعفر شفیعی در آن لیست حشر و نشر و در آن هم سرنوشتی در "روزهای سخت شورش" بازار گرمی و مشغله رهبری کومه له است...»
- معلوم هست که عبدالله شریفی انسان مطلعی هم هست که از این همه مشغله های رهبری کومه له اطلاع دارد. من که اینها را نمیدانم و لذا ارزش پاسخ دادن به اینها را هم نمی بینم. لابد عبدالله شریفی اکثر اوقاتش را در مقر مرکزی کومه له در زرگویز میگذراند که ایشان از مشغله های رهبری کومه له آگاه هستند!!

یا «باور کنید که این حقیقت را نمیشود حذف کرد که کومه له با منصور حکمت و کمونیسمی که او نمایندگی کرد، کومه له شد. و...»

باور کنید که این حکم بی پایه است. در ابتدای این مقاله اشاره شد که کومه له قبل از آشنایی با اتحاد مبارزان کمونیست هم یک جریان کمونیستی بوده است. این جریان کمونیست پایه اصلی تشکیل حزب کمونیست ایران بوده است. پس باور کنید حکم عبدالله شریفی عاری از حقیقت است. بحثی که ایرج فرزاد کرده است عدم واقعی بودن این حکم شریفی را نشان میدهد. منصور حکمت در طول 7-8 سالی که با کومه له بود انسان بی تأثیری نبود ولی کومه له با او کومه له نشد، بلکه کومه له و افق کمونیستی کومه له قبل از ایشان هم وجود داشته است.

عبدالله شریفی در مقاله اش سه بحث مختلف یکی در مورد "فراکسیون درون حزب"، دوم در مورد مذهبی نبودن کومه له همان اوایل و دیگری در پاسخ به کورش مدرسی اینکه چرا نیروی پیشمرگ کومه له منطقه اورامانات را تخلیه کردند، انجام میدهد.

در مورد رفقای اقلیت درون حزب در جای خود بیشتر حرف میزنم، ولی دو مورد دیگر بدون تردید درست هستند. کومه له علیرغم هر ضعف و کمبودی که داشته است، از همان اوایل هم نه فقط یک جریان مذهبی نبوده بلکه در زمان خود از کاراکترهای پیشرو و غیر مذهبی برخوردار بوده است. این کاراکتر پیشرو را نمیتوان با یک یا دو نمود از فی لمثل برخورد سازشکارانه با مذهب، توضیح داد. نمودهای انگشت شمار انحراف از آن کاراکتر اصلی بوده اند و نه بیشتر.

اما ایشان در آخر مقاله شان بطور گذرایی به یک مسئله مهم که اتفاقاً کاراکتر کومه له همین امروز (و حتی دیروز) هست اشاره میکنند و از آن میگذرند.

در لابلای پاسخ به کورش مدرسی می نویسند که: «کومه له نهایتاً اگر حتی هم صوری بوده باشد امکان تشکیلاتی را از مخالفینش قطع نکرد و کسی را بخاطر نقد و موضع متفاوت سیاسی علنا و در ملاء عام تقبیح نکرد.»

عبدالله شریفی دارند بطور تلویحی به یکی از مهمترین خصوصیات کومه له اشاره میکنند، ولی از آنجاییکه مخالف کومه له امروز هستند و آنرا یک جریان ناسیونالیست چپ میدانند، نظرشان را در مجموعه ای از اگر و اما قرار میدهند. هیچ زبان الکنی لازم نیست. این یک واقعیت است. آنروز که تعدادی از اعضا و کادرهای کومه له با عبدالله مهدی رفتند و سازمان انقلابی زحمتکشان را "زنده کردند"، همین کومه له برای مدتی چند ماهه تدارکات آنها را هم بعهده داشت.

برای انسانهای کمونیست و جدی همین سبک کار و همین خصوصیت باید جای تامل باشد. مسئله جدا از بعد انسانی قضیه، مسئله ای کاملاً سیاسی است که منشاء آن همان اعتقادات آزادیخواهانه و کمونیستی کومه له است و نه چیز دیگری. آیا بنظر عبدالله شریفی ها خصوصیات آزادیخواهانه و انسانی از یک جریان ناسیونالیست چپ قابل انتظار است؟ مگر تعریف و منطقاً احزاب کمونیست نباید جزو آزادیخواه ترین احزاب باشند، پس چرا احزاب کمونیست کارگری هر موقع که کسانی از آن جدا شدند با بدترین توصیفات آنها را بدرقه کردند. مگر جدا شدگان

از کمونیسم کارگری با دوم خردادی و وزارت اطلاعات یکی از جنایتکارترین رژیم این عصر و ... متهم نمیشدند.

مگر عبدالله شریفی شما و ایرج فرزاد از سوی حکمتیستها قرار تقبیح که در نشریه شان هم همانموقع چاپ شد صادر نگردید؟؟

واقعا از شماها می پرسم که چگونه ممکن است جریانی که به ناسیونالیسم چپ متهم میشود، جریانی که کمونیسمش بزعم شماها از پاسخ گویی به مسئله ملی فراتر نمیرود و... اینقدر انسانی و آزادیخواهانه به مخالفینی که از آن جدا میشوند برخورد داشته باشد، ولی جریانات دیگری که خود محوری و بزرگ بینی اش و... حد و مرزی ندارند و نام کمونیسم کارگری را هم بر خود نهاده اند، به هیچ احدی که از آنان جدا شود رحم نمیکنند؟ آیا این مسئله واقعا سیاسی و طبقاتی نیست. آیا بین ستراتژی سوسیالیستی و روشها و سبک کار و خصوصیات نباید تعادلی وجود داشته باشد؟ بنظر من باید بین اهداف و ستراتژی و حتی خصوصیتهای روزمره و سبک کار و غیره تعادل تمام وجود داشته باشد و الا آن حزب و سازمان جایش نقض دارد و یک جایش می لنگد.

در مورد مقاله بهروز شادیمقدم

اخیرا بهروز شادیمقدم هم مقاله ای تحت عنوان " مروری کوتاه بر حزب کمونیست ایران، حزب کمونیسم کارگری و جدایی ها و انشعابات آنها " نوشته اند که لازم است مختصری به آن پرداخته شود.

مقاله شادیمقدم در مقایسه با دو مقاله ی اول که مختصرا مورد بحث قرار گرفتند، از کاراکتر دیگری برخوردار است. در مقالات دو نویسنده قبلی تلویحا هم شده بر کمونیست بودن کومه له اذهان شده است. اما در مقاله شادیمقدم خواننده با هیچ نوع کمونیسمی از کومه له روبرو نمیشود. کومه له بزعم ایشان یک جریان در بهترین حالت رادیکال بوده است (اینکه چه نوع رادیکالیسمی، معلوم نیست) ، که این جریان رادیکال ضد رژیم و در منطقه کردستان از محبوبیت برخوردار است. بزعم شادیمقدم کومه له به تئوری احتیاج داشته و این تئوری مورد نیاز را اتحاد مبارزان کمونیست فراهم کرده است.

قضاوت بهروز شادیمقدم از تاریخ یک جانبه و به درجات زیادی تحقیر آمیز است. این قضاوت ایشان واقعی نبوده و برای آینده مبارزه طبقاتی و برای سوسیالیسم به هیچ رو مشکل گشا نیست.

با مراجعه به خود مقاله، آنرا مقداری بیازماییم:

«... سرکوب آزادیخواهان و اعدام و بردار کشیدن کمونیستها بلافاصله بعد از قیام، تلاشی و از بین رفتن سازمانهای چپ و انقلابی و ناتوانی آنها قبل از ضربه خوردن در هدایت مبارزات مردم و پیشبرد امر مبارزه، اشاعه و نفوذ مارکسیسم واقعی از طرف اتحاد مبارزان کمونیست، وجود طیف وسیعی از کمونیستهای منفرد و آنهایی که از تشکلهای دیگر جذب مارکسیسم انقلابی شده و نیاز و ضرورت سازمانیابییشان در یک تشکل، ضرورت یک تشکل بزرگتر و سرتاسری برای اتحاد مبارزان کمونیست با تئوری ها و آرمان هایش، ضعف تئوریک و لزوم داشتن رهبری قویتر از نظر تئوری برای کومه له به مثابه سازمانی که عمدتا در منطقه کردستان فعالیت داشت و در میان توده های مردم محبوب بود و در بین تشکلهای کمونیستی و انقلابی جایگاه خاصی داشت، طبقاتی تر شدن مبارزه در جامعه و در نهایت برای پیشبرد مبارزه طبقاتی در ایران امر تشکیل حزب کمونیست ایران را ضروری ساخته بود.»

الف) : جمهوری اسلامی در سال 1360 آنزمان که پایه های حکومتی خود را تثبیت کرد به تمام سازمانهای چپ و راست تعرض کرد. اینکه اکثر سازمانهای چپ در این میان دچار ضربات مهلکی شدند که در درست است، اما به این معنا نیست که سازمانهای کمتر آزادیخواه و غیر دمکرات مورد تعرض و سرکوب جمهوری اسلامی قرار نگرفته باشند. مگر کم مجاهد اعدام شد؟ مگر همین حزب توده و فدائیان اکثریت که در تاریخ بعد از انقلاب 57 جزو احزاب همکار جمهوری اسلامی محسوب میشوند، مورد عنایت جمهوری اسلامی قرار گرفتند؟؟ مسئله اصلی اینست که سببیت و جنایات جمهوری اسلامی تنها به آزادیخواهان و کمونیستها محدود نماند. اما کمونیستها ضربات اصلی را خوردند. اگر بحث از روایت تاریخ است، باید آن دوران سیاه انطور که بوده است منعکس گردد.

ب): از ذکر « طیف وسیع کمونیستهای منفرد» منظور چه مقدار از وسعت است؟؟ در روایات تاریخی باید حداقلی از فاکت مشخص و قابل رجوع وجود داشته باشد. صرفاً ذکر « طیف وسیع کمونیستهای منفرد» بدون مشخص کردن آن ارزش تاریخی چندانی ندارد. باید از طیف خط 3 یا اینکه چه محافلی از پیکار، رزمندگان و چریکهای آرخا به هیئت موسس پیوستند.

پ): با استناد به کدام فاکت و سند تاریخی، با استناد به روایت کدام فعال اصلی تشکیل حزب کمونیست ایران، « ضرورت یک تشکل بزرگتر و سرتاسری برای اتحاد مبارزان کمونیست با تئوری ها و آرمان هایش، ضعف تئوریک و لزوم داشتن رهبری قویتر از نظر تئوری برای کومه له به مثابه سازمانی که عمدتاً در منطقه کردستان فعالیت داشت» استنتاج شده است؟؟

پس اتحاد مبارزان تئوریک قرار بوده ضعف تئوریک کومه له را بپوشاند تا کومه له از رهبری تئوریک قوی تری برخوردار شود. هه .

این وارونه کردن ضروریات سیاسی آن زمان در پاسخگویی به نیاز مبارزه در آن مقطع و وارونه کردن تلقیاتی است که تشکیل دهندگان حزب کمونیست ایران داشته اند. هیچ سندی این ادعای شادیمقدم را به اثبات نمیرساند. رهبران کومه له بعنوان یک جریان کمونیست همواره در آرزوی تشکیل حزب کمونیست ایران بوده اند. این گفته رفیق فواد مصطفی سلطانی را حتماً بهروز شادیمقدم شنیده است که: « روزیکه خورشید تابناک حزب کمونیست ایران طلوع میکند، روز رستاخیز سرخ زحمتکشان را نوید میدهد و آن روز آب شدن برفهای ستم است. رفقا خورشید را بجنبانیم». اگر کومه له بعنوان یک سازمان کمونیست در همان اوایل، سترتری تشکیل حزب کمونیست را نداشت، از سوی یکی از رهبران این گفته بر سر زبانها نمی افتاد.

کومه له در دوران اوایل انقلاب به اندازه خودش تئوریک بود و رهبران این کمونیست و حتی تئوریسین هم شناخته شده بودند. اینکه درک از کمونیسم در آنزمان با درک ما از کمونیسم همین حالا آیا یکی است، مسئله کاملاً متفاوتی است. اما رفقا کمونیست و صاحب نظر بودند. زمستان 1358 بود که ساعاتی در هفته در مقر کومه له در شهر مهاباد جلسات سیاسی برگزار میشد. من آنموقع هنوز سیاسی به تعبیر امروز نبودم. نوجوانی که احساساتش بیشتر بود تا آگاهی سیاسی اش.

در چندین جلسه ای رفیق جانباخته جعفر شفیعی برگزار میکرد همراه با رفقای دیگری که تعداد زیادیشان امروز متأسفانه در قید حیات نیستند شرکت داشتیم. من رفیق ابراهیم علیزاده را نمی شناختم. روزی در مقر کومه له در شهر مهاباد همراه با یکی از رفقایم که متأسفانه این رفیق در قید حیات نیستند و در زندان ارومیه همراه با رفیق دیگری اعدام شد با رفیق ابراهیم روبرو شدیم. او رفیق علیزاده را اینچنین به من معرفی کرد. گفت میدانی این کیست؟ من پاسخ منفی دادم. آن رفیق به من گفت به او میگویند که او مادر مارکسیسم است (ده لین نه وه دایکی مارکسیسمه). آنموقع من هنوز هیچی راجع به مارکسیسم نمیدانستم. ولی این چنین ابراهیم علیزاده از سوی آن رفیق به من معرفی شد. این خاطره مربوط به 29 سال پیش است.

بعد از تشکیل حزب کمونیست ایران، عبدالله مهتدی برای مدت‌های مدیدی و اولین دبیرکل حزب کمونیست بودند. مگر شعیب زکریای و رفیق جعفر شفیعی، جواد مشکی و... انسانهای کمی بودند؟؟ واقعیت اینست که همه یا اکثر این رفقا، علیرغم هر نقاط قوت و ضعفی و یا بعضاً درک نادرست یا ناکامل، کمونیستهای صاحب نظر و پیشروان زمانه خود بوده اند. ایرج فرزند اینها را بهتر از من میداند. همین خاطرات ایشان از آنزمان خلاف ادعای شادیمقدم را نشان میدهد. اگر بهروز شادیمقدم را عقده حقارت نگرفته بود، چنین ادعاهای بی پایه ای را مطرح نمیکردند.

تشکیل حزب کمونیست ایران علیرغم هر کمبود و انتقادی، تلاشی بود از سوی کمونیستهای آن زمان برای پاسخ گویی به نیازهای مبارزاتی جنبش کمونیستی و جنبش کارگری، و صد البته علیه جمهوری اسلامی هم.

« کومه له سازمانی در مقطع تشکیل حزب، رادیکال و سازش ناپذیر نسبت به رژیم و جریان‌ات ارتجاعی، منتقد و افشاگر سازمان چریک‌های فدائی خلق و سازش کاری هایش، تا جایی که در کردستان به دلیل وجود کومه له... سازمان فوق بسیار ضعیف شد. کومه له سازمانی محبوب در میان توده های مردم و با سیاست های سنجیده و پیشرو، غیر سکتاریست و فعال، با رهبری، اعضا و کادرهایی خوش سابقه، مبارز و شناخته شده در میان مردم، اما از نظر تئوری ضعیف، تئوری که لازمه مبارزه سیاسی است»

در توصیفات فوق کومه له همه چیز است، فقط کمونیست نیست. اگر کمونیست بود حتما جناب شادیمقدم یک اشاره نیمه خطی هم به آن میکردند. معلوم نیست که چگونه یک چنین سازمانی که ایشان توصیف میکنند پای تشکیل حزب کمونیست ایران میرود. سازمانی که کمونیست نیست مگر بیمار است که بسوی تشکیل حزب کمونیست ایران روانه شود و برای آن مبارزه کند. و اگر هم به زعم شادیمقدم کومه له کمونیست بوده است که پای تشکیل حزب رفته است، پس چرا این کمونیست بودن مورد کوچکترین اشاره ای قرار نمیگیرد؟؟ این چه نوع رادیکالیسمی است که کومه له را به فعال اصلی تشکیل حزب تبدیل میکند؟ یک جریان میتواند رادیکال باشد اما کمونیست نباشد. یکی از مهمترین مولفه پای تشکیل حزب کمونیست رفتن، دقیقا کمونیست بودن است و نه هیچ توصیف دیگری. اگر جریانی که تنها رادیکال باشد، ولی کمونیست نباشد اما پای تشکیل حزب کمونیست برود، بدون شک باید بیمار و ناقص العقل بوده باشد. اما خیر، اشکال نه از سوی کومه له، بلکه از نگرش و تحلیل و جایگاه بهروز شادیمقدم است. بدون تردید. کومه له کمونیست بوده است که پای این مهم رفته است.

« ... در تشکیل حزب، کومه له و اتحاد مبارزان لازم و ملزوم بودند. با این وصف اگر اتحاد مبارزان نبود کومه له به تنهایی نمیتوانست حزب بسازد.... »

خواننده کنجکاو حق دارد بپرسد که وقتی این کومه له بی بضاعت! و غیر کمونیست و... اما اتحاد مبارزان کمونیست مسلح به تئوری مارکسیستی و... چطور و چگونه این سازمان با تئوری قوی مارکسیستی حاضر شده با سازمانی غیر کمونیست اما رادیکال و سازش ناپذیر و... حزب تشکیل دهد؟ مگر اتحاد مبارزان کمونیست نمیدانسته که کومه له تنها رادیکال است اما کمونیست نیست، پس چرا به این سازمان کومه له نزدیک شد؟ چرا با این سازمان غیر کمونیست وارد اتحاد برای تشکیل حزب گردید؟؟

اگر منطق بهروز شادیمقدم را مبنا قرار دهیم، آموغ به نظرات خیلی منفی میرسیم. اینکه بله، اتحاد مبارزان بر همه این توصیفات که شادیمقدم میکند آگاهی کامل داشته است، در آن صورت اتحاد مبارزان کمونیست را یک تعداد شیاد و اپورتونیست تشکیل داده اند و به همین دلیل وارد معامله شده اند. این آن منطق تحلیل بهروز شادیمقدم است.

اما واقعیات به آن گونه ای نیست که این جناب در صدد توصیف آن برآمده است. آزمون، مسائلی که امروزه به مد تبدیل شده است اساسا برای هیچکدام از رفقای آن زمان مطرح نبوده است. هم سازمان اتحاد مبارزان کمونیست یک جریان کمونیست بوده است و هم کومه له. نیاز زمانه، ایندو سازمان رابهم نزدیک میکند و در نتیجه برای تشکیل حزب اقدامات عملی را در دستور کار میگذارند. منصور حکمت هر چند که در آن زمان شخصیت چنان مطرحی نیستند، اما انسان انقلابی و کمونیستی بوده است که با منصور حکمت سال 1990 و سالهای بعد دو شخصیت متفاوت با دو دیدگاه متفاوت را نمایندگی میکند. همچنان که عبدالله مهتدی آن سالها همان عبدالله مهتدی امروز نیست. کالبد یک کالبد است اما در دو مقطع تاریخی دارای دو جایگاه سیاسی و طبقاتی متفاوت. در تاریخ جنبش کمونیستی نمونه ها از این قبیل داشته ایم. این دیگر خیلی آشنا ست که کائوتسکی 1900 همان کائوتسکی 1915 نیست. یک کالبد اما در دو مقطع تاریخی، که دارای دو جایگاه سیاسی و طبقاتی متفاوت بوده است. طبعا این تغییرات در افراد با تغییرات سیاسی اقتصادی و توازن قوای طبقاتی که جامعه از سر میگذراند، و ... قابل توضیحند....

بهر روز شادیمقدم با تغییراتی که از سر گذرانده و تجاری که بعد از این همه سال کسب کرده، اکنون در جایگاه ویژه ای قرار گرفته است. ایشان بر اساس امروزشان گذشته را تحلیل میکنند. و این همان از قلم انداختن « زمان خود» در روایت‌های تاریخی است که ایشان را به تحلیل اختیاری و دلبخواهی سوق میدهد.

« ... با این اوصاف کومه له نمیتوانست بدون اتحاد مبارزان حزب بسازد. اما اتحاد مبارزان نمیتوانست. چون از تئوری مارکسیستی و تئوری برای ساختن حزب برخوردار بود، جنبش کمونیستی و مبارزاتی هم در آن مقطع در درجه اول به این تئوری برای تشکیل حزب احتیاج داشت...»

این ادعا است که از سوی ایشان مطرح میشود. بگذار ما هم کمی ادعا طرح کنیم. خرجی که برنمیدارد. دنیا دنیای ادعاهاست.

- ادعای اول) : اگر اتحاد مبارزان کمونیست با کومه له آشنا نمیشد، اتحاد مبارزان کمونیست در بهترین حالت بعنوان سازمان کوچکی در طیف خط سه باقی می ماند.
- ادعای دوم) هیچ سندی وجود ندارد که اینرا ثابت کند که اتحاد مبارزان هم دچار همان سرنوشتی نمیشد که سایر احزاب و سازمانهای چپ در سطح سراسری به آن دچار شدند، یعنی سرکوب شدن و مورد تعرض واقع شدن از سوی جمهوری اسلامی
- ادعای سوم) آشنایی با کومه له از لحاظ انسانی و حفظ شخصیت‌های موثر اتحاد مبارزان کمونیست، به نفع اتحاد مبارزان بود، که هیچ سازمانی از چنان شانسی برخوردار نشد.
- ادعای چهارم) اتحاد مبارزان در آن شرایط فکر حزب سازی نداشت ، چون میدانست که شروط لازم برای تشکیل حزب را ندارد.
- ادعای پنجم) کومه له که در خیلی از شهرهای خارج کردستان تشکیلات داشت، آنرا تقویت کرده و خود را مستحکم میکرد.
- ادعای ششم) کومه له استحکام بیشتری به موقعیت خود را در شهرهای ایران در میان کارگران میداد و از این امکان هم برخوردار بود...
.....

انسان با طرح صرفا ادعاهایی آنها از نوع بی پایه شادیمقدم، هیچ وقت به استنتاجی منطقی حداقل راه گشای برای آینده باشد نمیرسد. تنها تعصب و غرض ورزی و یکجانبه نگری کاذب را افزایش میدهد وبس.

از منظر مارکسیسم تاریخ مهم است. بازگ کردن وقایع و رویدادهای گذشته و ارتباط برقرار کردن بین وضعیت مادی اجتماعی و شرایط سیاسی که اعمال در آن بطن بوقوع می پیوندند، یکی از مهم های مارکسیسم است که باید بشیوه منصفانه و بدون هر گونه غرض ورزی ای انجام شود و در حد امکان امانت دار بود.

امانتدار نبودن در امر تاریخ واقعی، یعنی آنچه بوده است، به تحریف و قلب واقعیات می انجامد. سوال اینست که راوی کیست؟؟ و چرا تا این حد یکجانبه نگری در اظهار وقایع میشود؟؟ بدون تردید باید یک منفعت خاص مادی درمیان باشد که راوی را یک طرفه به قضاوت نشسته است.

تشکیل حزب کمونیست ایران ربطی به اینکه گویا رهبری کومه له به تئوری احتیاج داشته است ندارد. اگر همین موضوع را بعنوان طرح سوال در مقابل فعالان اصلی که در کنگره موسس حزب شرکت داشتند قرار دهید، آیا ادعای شادیمقدم را مورد تایید قرار میدهند؟؟

بدون تردید پاسخ منفی است. تشکیل حزب کمونیست ایران نه از سر نیاز رهبری کومه له به تئوری، بلکه یک ضرورت سیاسی در پاسخ دادن کمونیست‌های آنزمان به امر مبارزه طبقاتی انجام شده است. کسی که

امروز تشکیل حزب کمونیست ایران تا سال 1362 را تا این حد تنزل دهد، حتما اهداف سیاسی خاصی را تعقیب میکند.

اگر در آن زمان مهمترین گروه‌های که برای تشکیل حزب اقدام کردند، کومه له و اتحاد مبارزان کمونیست بودند، و بعدها نیز در نتیجه تغییر اوضاع بین‌المللی و سقوط بلوک شرق، حزب کمونیست ایران هم دست تحولاتی گردید و در سال 1991 شاهد اولین انشعاب گردید. در جداییهای اول، همه یا اکثر رفقای که قبلا عضو اتحاد مبارزان کمونیست بودند، از حزب کمونیست بیرون رفتند و آنچه باقی ماند اکثرا به نیروهای محدود ماند که از قبل هم با کومه له بودند. خود این نمونه نشان میدهد که وقتی کومه له پای تشکیل حزب رفت، به آن اعتقاد داشت و در ازاء اعتقاداتش، حال با هر کمبود و ضعفی که بوده باشد، بصورت راسخ و مستحکمی در نگه داری و حفظ حزب کمونیست آخرین تلاش خود را بکار برد.

اگر رهبری کومه له به تئوری نیاز داشت و مسئله تشکیل حزب کمونیست این چنین عقب مانده می‌نگریست، آنها هم میتوانستند که در همان سال 1991 حزب کمونیست را ملغی کرده و در همان قالب سابق یعنی کومه له- سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران به فعالیت ادامه میدادند.

ولی ما شاهد بودیم که کومه له با افتخار در حفظ و نگه داری حزب کمونیست ایران از هیچ فداکاری و تقبل مشکلات، دریغ ننمود.

آقای شادیمقدم، اگر اینها نشانه درک عمیق کومه له به مبارزه طبقاتی و مبارزه برای سوسیالیسم نیست، لطفا توضیح دهید که چیست؟

« در مبارزات درون حزبی گرایش مارکسیستی به رهبری منصور حکمت گرایشات دیگر را ضعیف و منزوی کرد. اما گرایش ناسیونالیستی هم در درون حزب ماند و پروبال گرفت. گرایش سائتر آن موقع حزب هم ساکت ماند و سالهای بعد خود صاحب حزب و کومه له شد.»

این نظر شادیمقدم نشانه این است که ایشان خیلی دیر در مسائل و اختلافاتی که متعلق به 20 سال پیش هستند، قصد دخالتگری کرده اند. بعد از 20 سال شادیمقدم حالا میخواهد مسائل آنزمان را که اظهار نظر ننموده بودند را بیان کند. خیلی دیر آمدید. این بحثها کهنه شده اند.

آیا شما توضیح نمیدهید که اگر در مبارزه درون حزبی گرایش مارکسیستی به رهبری منصور حکمت گرایشات دیگر را ضعیف و منزوی کرد، چرا حزب کمونیست ایران را جا گذاشتند و رفتند؟ مگر منصور حکمت دارای قدرت سیاسی و حزبی نبود؟ مگر از اتوریته کم آورده بود؟ مشکل چی بود که از حزب جدا شدند؟ برای کسی که آن چنان بود باید دلایل خیلی محکمی وجود داشته باشد تا از حزب کناره گیری کند و...؟

« " دیپلوماسی و انتظار " کومه له که سیاست دیرینه احزاب ناسیونالیستی کرد در مناطق کردنشین کشورهای دیگر هم بوده و ضرورت واقعی این نوع سیاست در مبارزه مسلحانه دراز مدت به خصوص در شرایطی که تشکیلی در کشور دیگر و در ارتباط دیپلماتیک و سیاسی با حکومت ها و احزاب مسلط و در وضعیت نیاز تسلیحاتی و تدارکاتی و مالی قرار میگیرد، عوارض و پیامدهایی بدنبال خواهد داشت و در نهایت اگر تشکل خوشنام باشد به اعتبار سیاسیش ضربه میزند و سکوت چندین ساله حزب کمونیست ایران بعد از جدایی کمونیسم کارگری در کردستان عراق»

ادعای کاذب نسبت به کومه له، همین است که شادیمقدم می‌فرماید.

اولا یک حزب اجتماعی و جدی، بدون تردید باید بخش دیپلماسی هم داشته باشد. اگر کومه له به دیپلماسی اهمیت نمیداد اشتباه میکرد. این بخش دیپلماسی حالا و در آینده هم لازم و ضروری است. اگر در آینده حکومت شوراها هم داشته باشیم، آن حکومت مجبور است برای تنظیم مناسبات خود با دول بورژوایی چنین عرصه ای را سازمان دهد و در کشورهای مختلف هم سفارت باز کند. از این فراتر، حکومت شوراهای کارگران باید در فکر ایجاد بخشها و واحدهای باشد که امنیتش را در مقابل توطئه های دول بورژوایی و سازمانهای جاسوسی آنان حفظ کند.

دوما این مقوله انتظار چه ربطی به دیپلماسی دارد؟ برای یک جریان کمونیست که فعالیت اصلی خود را با مبارزات کارگران و افت و خیزهای آن تعریف میکند، بمیان کشیدن چنین مقوله ای و مقایسه آن با احزاب

ناسیونالیست کرد گمراه کننده است. زیرا مبارزه مسلحانه آنزمان هم فعالیت اصلی و مرکزی کومه له نبوده است. مبارزه مسلحانه یکی از عرصه های مبارزاتی بوده که بنا به شرایط آنزمان، سالها این عرصه یکی از عرصه های فعال مبارزاتی بوده است. فعال بودن عرصه مبارزه مسلحانه هیچگاه بمعنای این نبوده است که گویا رهبری کومه له آنرا به سبک چریکی هم ستراتژی و هم تاکتیک دانسته است. کومه له بعد از جداییها هم همواره در کردستان عراق تا جاییکه برایش مقدور بوده اظهار نظر نموده است. ولی مسئله اصلی اینست جریانهای چنین اتهامات واهی به کومه له میزنند که خود جایگاهی در کردستان عراق ندارند و با تبلیغات تحریک آمیز میخوانند برای کومه له در کردستان عراق مشکل ایجاد کنند. می اندیشند وقتی آنها در آنجا نیستند و در از حضور کومه له هم نگرانند، به هر ترفندی علیه کومه له متوسل میشوند. کومه له در کردستان عراق هم همیشه پرنسپیها و اصول اعتقادی خود را حفظ کرده است. مهم اینست که محبوبیت کومه له در میان مردم کردستان عراق علت دارد. مردم با نظرات کومه له و موقعیتی که در آن قرار دارد آشنا هستند و کومه له هم متقابلا در هر زمینه ای نظرات خود را بیان داشته است. اظهارات شادیمقدم در این زمینه کمونیست کارگری و کهنه شده که بارها پاسخ خود را گرفته است. ولی ایشان دیر تشریف آورده اند....

در بخش دیگر ایشان به اختلافات درون حزب کمونیست ایران و اینکه چگونه منصور حکمت تغییر ریل میدهد می پردازند، که عطای پرداختن به این بخشها را به لقایش می بخشم.

در خاتمه

قصد از پرداختن به نقد و ارزیابی منتقدین مورد بحث در این مقاله نشان دادن تناقضاتی است که آنان حمل میکنند. هرچند نظرات رفقا غفار غلام ویسی و عبدالله شریفی به هم نزدیکند و با مقاله بهروز شادیمقدم تفاوتی دارد، اما همه به یک منبع مشترک رجوع میکنند و همه بنا به جایگاه امروزیشان بطور دلخواه و اختیاری در مورد گذشته به بررسی و نقد میپردازند. هدف آنان در این بررسی ها نشان دادن حقانیت نظراتشان است، ولی هیچ کدام از این رفقا در نقدشان موفق نیستند.

برای کسانی که از احزاب کمونیست کارگری جدا شده اند و بصورت منفرد یا گروهی مشغول فعالیت سیاسی و " آگاهگرانه " هستند، این نکته مهم است که آنها متوجه چند نکته شوند. اینکه اولاً آنان اگر انتظاراتی دارند باید تجدید نظری در ادبیات و مضمون نظراتشان نسبت به کومه له و حزب کمونیست ایران انجام دهند. این رفقا باید متوجه شوند که دارند از کومه له بعنوان یک جریان ناسیونالیست چپ نام می برند. تلاش من در این مقاله این بود که بگویم این حقانیت ندارد و کومه له کمونیست است. کمونیست بودن کومه له با ورود اتحاد مبارزان کمونیست آغاز نشده است و همین امروز هم ادامه دارد.

دوم اینکه این طیف از رفقا متوجه شوند تا اگر میخواهند منافع خود را به منافع طبقه کارگر گره بزنند و از حالت محفلی خارج شوند و ...، باید از نظر فکری و سیاسی بتوانند یک شیفت اساسی از " منصور حکمت " به مارکس انجام دهند. تا این شیفت انجام نگیرد در دایره ای تنها دور خود میچرخند و یک گام به پیش معنایی نخواهد داشت.

جدلهای فکری و پلیمیکهای سیاسی بجای خود، اما زمانه و واقعیات مبارزه طبقاتی و مبارزه برای سوسیالیسم نشان خواهد داد که جایگاه جریانهای مختلف کجاست. شاید در این راستا ده سال دیگر نیاز باشد، تا این سردرگمیها و خودفریبی ها، تماما به حاشیه رانده شوند.

بهروز نصری

25 سپتامبر 2008

<http://nedaysocialism.blogfa.com>

www.rawij.com